

# حماسه‌ی مصدق و خاطرات دخترانه‌ی من

توران شهریاری (بهرامی)



## ۱- روز ۲۹ اسفند

۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹، در تاریخ ایران، روزی فرخنده، ماندگار و فراموش‌نشدنی‌ست. در زمان حکومت شادروان دکتر محمد مصدق، لایحه‌ی ملی‌شدن صنعت نفت ایران که به‌وسیله‌ی معظم‌له تقدیم مجلس شورای ملی ایران شده و با اکثریت قاطعی به تصویب مجلس رسیده بود، در این روز به توشیح شاه رسید. در سال ۱۳۳۰، اقشار مختلف مردم بویژه دانشجویان دانشگاه تهران و دانش‌آموزان دبیرستان‌های تهران، برای عرض شادباش و اظهار شادمانی و سپاسگزاری از این کار بزرگ ملی به دیدار دکتر مصدق در خیابان کاخ جنوبی (فلسطین جنوبی امروز) که منزل دکتر مصدق در آن واقع بود، می‌رفتند و با تقدیم سبد گل و هدایای معنوی به آن ابرمرد تاریخ معاصر ایران، سپاس و شادمانی و احساسات ملی و میهنی خویش را نشان می‌دادند و کار بزرگ او را می‌ستودند.

دادگاه بین‌المللی لاهه که یکی از ارکان سازمان ملل است، کار مصدق مبنی بر ملی‌شدن صنعت نفت را مورد تأیید قرار داد و رأی خود را بر له حکومت ایران و بر علیه حکومت انگلستان صادر نمود. شگفت این که حتا قاضی باوجدان انگلیسی در دادگاه لاهه نیز رأی خود را به سود ایران داد.

آن روزها خبر ملی‌شدن صنعت نفت ایران و کار بزرگ مصدق و صدور رأی دادگاه بین‌المللی لاهه بر له دولت ایران، از مهمترین اخبار روز در جهان بود. به‌خاطر دارم موزه‌ی مادام‌توسو در لندن که از موزه‌های مشهور و بنام انگلستان است و

مجسمه‌ی معروف‌ترین و سرشناس‌ترین افراد تاریخ معاصر جهان را در معرض دید بینندگان خود قرار می‌داد، از ایران معاصر فقط مجسمه‌ی دکتر مصدق را تهیه و در معرض دید بینندگان قرار داده بود.

## ۲- خاطره‌ی دیدار من با مصدق

در آن زمان در تمام ایران فقط یک دانشگاه وجود داشت و آن هم دانشگاه تهران بود. بنابراین هر کس در هر کجای ایران که می‌خواست به دانشگاه برود، باید به تهران می‌آمد. برای همین منظور، من در شهریور سال ۱۳۳۰ برای ادامه‌ی تحصیل به تهران آمدم و چون در کرمان بیش از دیپلم ناقص متوسطه (کلاس پنجم دبیرستان) نبود، لذا کلاس ششم ادبی را در دبیرستان شاهدخت خواندم.

در اواخر ماه آذر ۱۳۳۰، یک روز شادروان خانم لطفی، مدیره‌ی دبیرستان شاهدخت، مرا به اتاق خویش فرا خواند و به من فرمود: چون عده‌ی از دانش‌آموزان و نماینده‌ی دبیران دبیرستان شاهدخت بایستی تا اواخر ماه بهمن برای عرض تبریک ملی‌شدن صنعت نفت به دیدار دکتر مصدق بروند و از آن‌جا که شنیده‌ام تو شعر می‌سرایی، می‌خواهم شعر خوبی درباره‌ی دکتر مصدق و ملی‌شدن صنعت نفت بسرایی و هرچه زودتر آن را به من بدهی تا به دبیر خط دبیرستان بدهم و پس از این که او با خط خوب خودش شعر تو را نوشت، آن را در قاب مناسب و زیبایی بگذاریم تا در روز موعود با سبد گل از سوی دبیرستان دخترانه‌ی شاهدخت تقدیم حضور دکتر مصدق شود.



عکس چاپ‌نشده‌ی از دانش‌آموزان دبیرستان شاهدخت در دیدار با دکتر مصدق در ۱۳۳۰

خواندم و تقدیم‌شان کردم. معظم‌له شعر قاب‌شده را با خوش‌رویی و مهربانی از من به نمایندگی از طرف سایر دانش‌آموزان پذیرفتند و آن را در آغوش گرفتند که در عکس نمودار است.

### ۳- شعر حماسه‌ی مصدق

ای فدای خاک ایران کهن، جان و تن ما  
جان ما بادا فدای خاک پاک میهن ما  
باد ایران جاودان و سرمدی راه مصدق  
باد ویران کاخ ظلم و راه شوم دشمن ما  
دست هر بیگانه‌یی باید شود کوتاه ز ایران  
تا که هر آلاشی پالاید از پرویزن ما  
بر همه ایرانیان فرخ بود راه مصدق  
آفرین بر قهرمان ملی شیروازن ما  
نفت، این سرمایه‌ی ملی و این ارث خدایی  
سال‌ها تاراج شد با دست خصم رهن ما  
آوخ از پیمان شوم «دارسی» با «شه مظفر»  
گشت آن پیمان رنج‌آور، وبال گردن ما  
نفتکش‌های تهی پُر شد، دریغ از نفت ارزان  
آب را کوبید دشمن این‌چنین در هاون ما  
تا که در ایام پُرشوری به دوران مصدق  
پرتو خودباوری تابیده شد از روزن ما  
صنعت نفت وطن با دست او گردید ملی  
شکر یزدان را که زاغان را براند از گلشن ما  
دست حق آمد برون پرتوفشان از آستینش  
حق ایران را گرفت از بهر مام میهن ما  
روز پایانی اسفند است میمون و مبارک  
بردمید آن روز فرخ، آفتاب روشن ما  
در ره احقاق حق ملی ایران، مصدق  
لک‌هی بیگانه را بزدود از پیراهن ما  
باید این صنعت دگر با دست ایرانی بگردد  
روح ایران‌باوری باشد نماد بودن ما  
آن‌چه را گفت آن جهان‌بین در ره احقاق ایران  
بود فریادی ز ژرفای دل دردآکن ما  
دادگاه لاهه رأیش گشت تأیید مصدق  
چون مسلم بود اسناد به حق و متقن ما  
در وطن افکند شور پُرخوری آن حماسه  
زهره هم شد هم‌نوا با نغمه‌ی شورافکن ما  
ای مصدق راه ایران‌خواهی‌ات بادا گرامی  
چون که هستی قهرمان بخرد و روین‌تن ما



دبیرستان شاهدخت، به‌همراهی دبیر خط دبیرستان، با توجه به وقت داده‌شده در ساعت مقرر به منزل دکتر مصدق رفتیم. دکتر مصدق در یکی از اتاق‌های منزل در حالی که روزی تخت‌خوابی نشسته بودند، ما را به حضور پذیرفتند. به‌طوری که شنیدم ایشان در همین اتاق سفرای خارجی و مهمانان و بزرگانی را که به دیدارشان می‌آمدند، می‌پذیرفتند.

به هر حال، پس از این که وارد اتاق شدیم و سید گل که در عکس نمودار است، تقدیم شد و از طرف دبیرستان مراتب سپاس و قدردانی و تبریک عرض گردید، من هم چکامه‌ی مزبور را در حضورشان

من از سویی با امید و اطمینان و از سویی با ترس و اضطراب، این کار را پذیرفتم و تا جایی که عشق و توانم بود، سعی کردم شعر مناسبی بسرایم که در خور کار بزرگ آن ابرمرد تاریخ معاصر باشد. چکامه‌یی را که ملاحظه می‌فرمایید، نتیجه‌ی چندین روز کار من است و پس از این که آن را در ماه دی سرودم، با شادی و افتخار، شعر را به سرکار خانم لطفی دادم. خانم لطفی نیز پس از این که آن را خواند، شعر را به دبیر خط دبیرستان داد. پس از آن که شعر توسط دبیر خط نگارش یافت، در قاب زیبایی جای گرفت و در روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ با عده‌یی از دانش‌آموزان ممتاز